

## هنر ترجمه<sup>۱</sup>

ولادیمیر ناباکوف  
ترجمه فرزانه طاهری



در جهانِ غریبِ کوچِ کلام سه درجه شر را می‌توان تشخیص داد. اولی که شریک‌تر است، شامل خطاهای بارز ناشی از جهل یا دانش غلط است. این از جایز الخطا بودن بشر ناشی می‌شود و بنابراین قابل عفو است. گام دوم به سوی جهنم را مترجمی برمی‌دارد که عامدانه واژه‌ها یا تکه‌هایی را حذف می‌کند که زحمت فهمیدنشان را به خود نمی‌دهد یا می‌انگارد که برای خوانندگانی که تصویری مبهم از آنها در ذهن دارد، مبهم یا قبیح خواهند بود؛ او وقتی فرهنگ لغات را باز می‌کند و می‌بیند که فرهنگش هم بز و بز نگاهش می‌کند، بی‌چون و چرا می‌پذیرد؛ یا آنکه پژوهشگری را به فضل فروشی مبتلا می‌کند: یعنی همان‌قدر آمادگی دارد که کمتر از نویسنده بداند که آماده است فکر کند بیشتر از او می‌داند.

سومین و بدترین درجهٔ فساد زمانی است که یک شاهکار را طوری تخت و پخت کنند که به شکلی درآید و به گونه‌ای زیباییِ فرومایه بیابد که با تصورات و تعصبات خوانندگانی مشخص جور در بیاید. این دیگر جنایت است و باید مثل دوران کلاه‌گیس و پودر و دامن‌فتری که سارقان ادبی را کند و زنجیر می‌کردند اینها را مجازات کنند.

ردهٔ اولِ مرتکبانِ خطاهای فاحش را به نوبهٔ خود می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. آشنایی ناکافی با زبان خارجی مبدأ ممکن است یک گفتهٔ معمولی را به اظهار نظری مهم بدل کند که نویسنده هرگز قصد چنین گفته‌ای را نداشته است.<sup>۲</sup> *Bien etre general* به گفتهٔ مردانهٔ ژنرال بودن خوب است<sup>۳</sup> بدل می‌شود؛ و مترجم فرانسوی هملت هم این جامهٔ با شکوه را به قامت همین ژنرال دوخته است و بس. به همین ترتیب، در ترجمهٔ آلمانی چخوف، فلان معلم به محض ورود به کلاس مجبور می‌شود غرق خواندن "روزنامه‌اش" شود، که موجب می‌شود یکی از بررسی‌کنندگانِ غلبه‌گو مسئلهٔ وضعیت بد

۱- برگرفته شده از کتاب *در بارهٔ ادبیات روس*، انتشارات نیلوفر، چاپ اول، ۱۳۷۱  
۲- رفاه عمومی.

آموزش عمومی را در روسیه پیش از عصر شوروی مطرح کند. اما در چخوف واقعی معلم فقط داشته "دفتر" کلاس را نگاه می‌کرده که معمولاً معلمها برای اطلاع از وضع درسها و نمره‌ها و غایبان به آن رجوع می‌کردند. و بالعکس، واژه‌های معصومانه‌ای در یک رمان انگلیسی چون "شب اول" و "نوشگاه عمومی" در ترجمه روسی به "شب زفاف" و "فاحشه‌خانه" بدل می‌شوند. همین نمونه‌های ساده کفایت می‌کند. این اشتباهات مضحک‌اند و تن آدم را می‌لرزانند اما نیت مخربی در کار نیست؛ و بیشتر اوقات جمله تحریف شده در کل متن باز معنایی دارد.

دسته دوم خطاهای رده اول شامل اشتباهاتی از نوعی پیچیده‌تر است، اشتباهی که حاصل حمله دالتونیسیم<sup>۱</sup> زبانی است که ناگهان مترجم را کور می‌کند. چه آنگاه که معنای بدیهی دم دست است اما معنای دور از ذهن مترجم را جذب می‌کند (اسکیمو ترجیح می‌دهد چه بخورد؟ - بستنی یا پیه آب کرده؟ بستنی)، چه وقتی که به طور ناخود آگاه جمله‌ای که ارائه می‌کند بر اساس معنای غلطی است که خواننده‌های مکرر بر ذهنش نقش کرده‌اند، موفق می‌شود صادقانه‌ترین واژه یا دست‌آموزترین استعاره را به نحوی غیر منتظره و گاه بسیار هوشمندانه تحریف کند. شاعری بسیار با وجدان را می‌شناختم که وقت کلنجار رفتن به قصد ترجمه متنی بسیار عجیب و غریب عبارت "is sicklied o'er with the pale cast of thought" را به گونه‌ای ترجمه کرد که معنای مهتاب پریده رنگ را به ذهن متبادر کند.<sup>۲</sup> علتش این بود که مسلم می‌دانست مقصود از sickle<sup>۳</sup> شکل هلال ماه نوست. و شوخ طبعی ملی از شباهت موجود میان واژه‌های روسی به معنای "قوس" و "پیاز" قوت گرفت و موجب شد استادی آلمانی "خم ساحل" (در یکی از قصه‌های پوشکین) را "دریای پیاز" ترجمه کند.

دومین گناه را که گناهی جدیدتر است، یعنی همان کنار گذاشتن تکه‌های دشوار، وقتی که مترجم خود گنجی شده است باز می‌شود عفو کرد؛ اما آن آدم حق به‌جانبی که معنا را درست می‌فهمد اما می‌ترسد بر ابلهی گران بیاید یا عزیز دردانه‌ای را از راه به در کند، الحق قابل تحقیر است! او به عوض آنکه در اوج سعادت در آغوش نویسنده بزرگ بیارامد، مدام نگران است که مبدا خواننده کوچک در گوشه‌ای با چیزی خطرناک یا نا پاک بازی کند. شاید جذابترین نمونه فروتنی عصر ویکتوریا که من با آن روبرو شده‌ام، در ترجمه انگلیسی آنا کارنین باشد. ورونسکی از آنا پرسیده بود که چه‌اش شده است. آنا پاسخ داده بود: "من beremenna هستم" (حروف خوابیده از مترجم انگلیسی است)، که لاجرم خواننده خارجی فکری می‌شود که این دیگر چه جور مرض شرقی عجیب و وحشتناکی است؛ و فقط علتش این بوده که مترجم فکر می‌کرده "حامله‌ام" احتمالاً به روح معصوم خواننده‌ای لطمه خواهد زد و خوب است که بگذارد کلمه روسی همین‌طور بماند.

اما نقاب زدن و تخفیف دادن لحن و کلام در قیاس با گناهان رده سوم گناهانی کوچک به شمار

۱- کوررنگی، بیماری عدم تشخیص یا تشخیص غلط رنگها.

۲- به ترجمه الکن این مترجم ترجمه درست عبارت چنین می‌شود: پریده رنگی اندیشه چهره‌اش را چون رنجوران زرد کرده بود.

۳- که علاوه بر حالت مصدري که همان رنگ رنجورانه داشتن است معنای داس هم می‌دهد.

می‌روند؛ چرا که مترجم زبل این رده شلنگ اندازان می‌آید و دگمه سردستهای جواهرنشانش را بالا و پایین می‌کند، مترجمی که خوابگاه شهرزاد را بر طبق ذوق و سلیقه خود می‌آراید و با خوش ذوقی حرفه‌ای سعی می‌کند سر و وضع قربانیانش را آبرومندانه تر کند. در ترجمه‌های روسی شکسپیر همین قاعده برقرار است، همان‌که به افلیا گل‌های بهتری می‌دهند چون گل‌های خودروی رقت‌انگیزی را که خود پیدا کرده بود نمی‌پسندند. ترجمه‌ای را که در روسی از دو سطر زیر شده است. یعنی

آمد با حلقه گل‌هایی غریب  
از پنجه کلاغ و گزنه، داوودی و روناس بلند

اگر باز به انگلیسی برگردانیم، می‌شود

آمده با زیباترین حلقه‌های گل  
از بنفشه و میخک و گل سرخ و زنبق

شکوه این نمایش گل‌ها به خودی خود گویاست؛ اتفاقاً این کار حواس پرتیهای ملکه را تهذیب کرده و به او آن لطافت طبعی را داده که متأسفانه این همه از آن محروم است و قول چوپانان آزاد زبان را هم نمی‌پذیرد؛ اینکه چه کسی می‌توانسته بر لب ایون یا هلیه<sup>۱</sup> چنین مجموعه گیاهی گرد آورد بحثی دیگر است.

اما خواننده جدی روسی ابدأ چنین پرسشهایی را مطرح نمی‌کرد، اولاً چون با متن اصلی آشنا نبود، ثانیاً چون اصلاً ذره‌ای به گل و گیاه شناسی اهمیت نمی‌داد، و ثالثاً چون تنها چیزی که در آثار شکسپیر توجهش را جلب می‌کرد، چیزهایی بود که مفسران آلمانی و رادیکال‌های وطنی در زمنیه "مشکلات ازلی ادبی" در این آثار کشف می‌کردند. برای همین هیچ کس عین خیالش نبود که بر سر سگهای ملوس گونریل چه آمد وقتی که مصرع

بنگر که تری، بلاتشه و سوئیت هارت به من پارس می‌کنند

با ترشروی تمام به شکل زیر مسخ شد:

یک دسته سگ پایین پارس می‌کنند.

این سگها تمام رنگ و بوی محلی و جزئیات ملموسی را که هیچ چیز نمی‌تواند جایشان را بگیرد فرو بلعیده‌اند.

اما انتقام شیرین است - حتی اگر انتقام ناخودآگاهانه باشد. بهترین داستان کوتاه روسی تا به امروز داستان پالتو ("یا شئل" یا "شئل" یا "شئل دار") گوگول است. وجه اصلی آن، یعنی آن بخش غیر عقلایی که جریان تراژیک زیرینی است که اگر نبود، این داستان بی‌معنی می‌شد، پیوندی ارگانیک با سبک خاصی دارد که در نوشتن این داستان به کار رفته است: در این سبک تکرارها به

۱- Ayon نام رودخانه‌ای در انگلستان که زادگاه شکسپیر یعنی استراتفورد بر ساحل آن قرار دارد، اما Helie باید نام رودی یا جایی باشد که البته هر چه در هر مرجعی جست‌وجو می‌کنم نیافتم. م.

نوعی افسون جادویی بدل می‌شوند؛ توصیفاتى هست که به‌ظاهر بی‌آزار است تا آنکه آدم کشف می‌کند که آشفستگی درست سر پیچ بعدی است که سبب می‌شود یک بند یا قطعه ناگهان منفجر شود و نمایش غریبی از آتش‌بازی کابوس‌وار به راه بیفتد. در این سبک خامدستی و کورکورانه‌گشتنی را نیز می‌توان دید که نویسنده آگاهانه خواسته تا به مدد آن، حرکات غریب ما را در خواب عرضه کند. از این همه در روایت انگلیسی رسمی و پرفیس و افاده و بسیار واقع‌بین هیچ خبری نیست (نگاه کنید — و بعد دیگر هرگز نگاه نکنید — به "شئل" ترجمه کلود فیلد). نمونه زیر این احساس را در من برمی‌انگیزد که شاهد وقوع جنایتی هستم و هیچ کاری برای ممانعت از آن از دستم بر نمی‌آید:

گوگول: در آپارتمان او [یک کارمند جزء] در طبقه سوم و چهارم ... چند خرده ریز شیک، از قبیل مثلاً یک چراغ، به چشم می‌خورد — خرده ریزهایی که برای خریدنشان فداکاریهای بسیار کرده بود ...

فیلد: ... با چند تکه اثاث متظاهرانه که خریده بود، و غیره ...

به سراغ شاهکارهای اصلی یا فرعی زبان خارجی رفتن ممکن است شخص ثالث بیگناهی را هم وارد معرکه کند. همین تازگیها یکی از آهنگسازان مشهور روسی از من خواست شعری روسی را که چهل سال پیش برایش آهنگ ساخته بود به انگلیسی ترجمه کنم. به من تذکر داد که ترجمه انگلیسی باید با اصوات خود متن شباهت و همخوانی بسیار داشته باشد — و متن بدبختانه روایت کی، بالمونت از شعر "زننگها"ی ادگار آلن پو بود. اگر بخواهیم خیلی راحت بفهمیم که ترجمه‌های متعدد بالمونت چه جورند، کافی است بگویم که شعر خود او پیوسته حاکی از عجزی مرضی از نوشتن حتی یک مصراع آهنگین است. او به تعداد لازم قافیه‌های مستعمل دم دست داشته و وقت تاختن هر وقت به استعاره پیاده‌ای برخوردار است، سوارش کرده و به این ترتیب چیزی را که پو در سرودنش متحمل رنجهای فراوان شده است به چیزی بدل ساخته که هر قافیه‌ساز روسی می‌توانسته به یک چشم به هم زدن سر هم کند. من برای برگرداندنش به انگلیسی فقط نگران یافتن واژه‌های انگلیسی بودم که صوتی شبیه واژه‌های روسی داشته باشند. خوب، حالا اگر روزی کسی به ترجمه انگلیسی من از متن روسی بربخورد، ممکن است با بلاغت تمام آن را به روسی ترجمه کند، طوری که شعر خالی از پو همچنان به بالمونت شدن ادامه دهد تا جایی که شاید "زننگها" به "سکوت" بدل شود. اما بلایی که بر سر شعر بسیار رؤیایوار "دعوت به سفر" بودلر آمده از این هم غریب‌تر است<sup>۱</sup> (Monenfant, masoeur, songe à la, douceur ...) روایت روسی به قلم مرژکوفسکی دچار آمده است، که استعداد شاعریش از بالمونت هم کمتر بود. شعر در روسی این‌طور آغاز می‌شود:

عروس کوچولوی ناز من

بیا برویم دشت و دمن؛

که بلافاصله آهنگ پر جست و خیزی هم پیدا کرد و تمام ارگ‌نوازان دوره‌گرد در روسیه آن را می‌نواختند. لابد تصورش دور از ذهن نیست که در آینده مترجم فرانسوی ترانه‌های عامیانه روسی،

۱- کوچولوی من، خواهرم، به مهربانی ببندیش...

باز آن را فرانسه می‌کند و می‌شود:

بیا کوجولوی خوشگلم

بیا به نیژنی وردلم

و همین طور، الی غیر النهایه.

سواى حقه‌بازان محض، مبتلایان به کندذهنی خفیف و شاعران ناتوان، حدوداً سه نوع مترجم دیگر هم داریم — که البته هیچ ارتباطی با سه ردهٔ شری که من بر شمردم ندارند؛ یاد واقع هر یک از این سه نوع ممکن است مرتکب خطایی مشابه شوند. این سه نوع عبارت‌اند از: پژوهشگری که مشتاق است همهٔ جهانیان آثار نابغه‌ای گمنام را به اندازهٔ خود او بستانند؛ عملاً خوش نیت فرهنگی؛ و نویسندهٔ حرفه‌ای که در صحبت همدندانی خارجی احساس آرامش می‌کند. پژوهشگر عالم دقیق و ملاتقطی خواهد بود، البته امیدوارم: پانوشت می‌دهد — همان پایین صفحه، نه آنکه بگذار دهمه را ته کتاب جمع کند — که البته هر قدر هم مفصل و دقیق باشد باز کم است. بانوی ساعی و زحمتکشی که در ساعت یازدهم، یازدهمین مجلد مجموعه آثار کسی را ترجمه می‌کند، به گمانم متأسفانه، دقت و نکته‌سنجی کمتری دارد؛ اما نکته این نیست که پژوهشگر عالم از آن عملاً زحمتکش کمتر اشتباه‌پس می‌کند؛ نکته اینجاست که هم این و هم آن علی‌القاعده و به نحوی لاعلاج فاقد هر گونه شباهتی با نابغهٔ خلاق‌اند. نه یادگیری می‌تواند جانشین خلاقیت و سبک شود و نه سختکوشی.

حال نوبت به شاعر معتبر می‌رسد که از این دو گنجینه بهره‌مند است و با ترجمهٔ اندکی از اشعار لرمونتوف یا ورلن در فاصلهٔ سرودن اشعار خود احساس آرامش به او دست می‌دهد. او یا زبان اصلی را نمی‌داند و با خونسردی تمام به ترجمهٔ به اصطلاح "تحت اللفظی" اتکا می‌کند که فردی بسیار کم هوش تر اما اندک با معلومات تر برایش فراهم کرده یا آنکه زبان را می‌داند اما از دقت عالم پژوهشگر و تجربهٔ مترجم حرفه‌ای بی‌بهره است. اما اشکال اصلی در این مورد این است که هر چه قریحهٔ فردی او بیشتر باشد، بیشتر احتمال دارد شاهکار خارجی را زیر موجکهای درخشان سبک شخصی خود غرق کند. به عوض آنکه لباس نویسندهٔ اصلی را بر تن کند، نویسنده را به شکل خود می‌آراید.

حال می‌توان استنباط کرد که یک مترجم باید چه خصوصیتی داشته باشد تا بتواند ترجمه‌ای مطلوب از شاهکارهای خارجی به دست دهد. نخست آنکه باید به اندازهٔ نویسنده‌ای که انتخاب می‌کند با استعداد باشد یا دست کم از نوع استعدادی مشابه او برخوردار باشد. از این جنبه، و فقط از همین جنبه بودلر و پویا ژوکوفسکی و شیلر همبازیانی مطلوب بودند. دوم آنکه باید هر دو ملت و دو زبان مورد نظر را درست و حسابی بشناسد و با کلیهٔ جزئیات مربوط به روش و شیوه‌های نویسنده؛ و نیز با پس‌زمینهٔ واژه‌ها، سطح رواج آنها، تداعیهای تاریخی و دوره‌ای آنها کاملاً آشنا باشد. همین ما را به نکتهٔ سوم می‌رساند: در عین داشتن نبوغ و دانش، باید از استعداد تقلید بهره‌مند باشد و بتواند با رفتن در جلد نویسنده و نمایش ظرایف رفتاری و کلامی او و رفتارها و ذهنیتش، با نهایت دقت و صحت نقش نویسندهٔ واقعی را بازی کند.

اخیراً به تلاشی برای ترجمهٔ آثار چندین شاعر روسی دست زده‌ام که یا در ترجمه‌های پیشین به

نحو بدی تغییر شکل یافته‌اند یا اصلاً ترجمه نشده‌اند. بدیهی است که توان من در زبان انگلیسی ضعیف‌تر از روسی است؛ این تفاوت در واقع همان تفاوتی است که بین یک ویلای دیوار به دیوار با همسایه با یک ملک بیلاقی موروثی وجود دارد، یعنی تفاوت بین احساس راحتی همراه با آگاهی به این راحتی و تجملی که دیگر انسان به آن خو گرفته است. پس، از نتایج حاصله راضی نیستم، اما از تلاشها و مطالعاتم چندین قاعده برایم روشن شد که نویسندگان دیگر از پیروی از آنها مغفون نخواهند شد.

برای مثال با این مطلع از یکی از غریب‌ترین اشعار پوشکین مواجه شدم:

yah pom-new chewed-no-yay mg-no-vain-yay

من این هجاها را با استفاده از نزدیکترین صداهایی که در انگلیسی توانستم بیابم منتقل کرده‌ام؛ هیئت تقلیدی آنها در اینجا سبب می‌شود زشت بنمایند، اما مهم نیست؛ chew و vain از لحاظ آوایی با واژه‌های روسی دیگر به معنای چیزهای زیبا و مهم تداعی می‌شوند، و آهنگ این مصرع، با no-yay chewed تپل و رسیده و طلایی درست در وسط و "m" ها و "n" ها که در دو طرف حالت تعادل ایجاد می‌کنند، به گوش یک روس به نهایت هیجان‌انگیز و آرامبخش است - ترکیبی متناقض‌نما که هر هنرمندی آن را می‌فهمد.

حالا اگر یک فرهنگ لغات بردارید و این چهار کلمه را پیدا کنید، این جمله احمقانه و بی‌پخ و آشنا به دست می‌آید: "لحظه‌ای شگفت‌انگیز را به خاطر می‌آورم." با این مرغی که شکارش کرده‌اید و جلو پایتان افتاده و تازه فهمیده‌اید که مرغ بهشتی نیست و طوطی از قفس گریخته‌ای است که وقت پرپر زدن بر خاک همچنان همان پیام احمقانه‌اش را جیغ جیغ کنان تکرار می‌کند چه باید کرد؟ چرا که هر قدر هم برای تخیل پر و بال قائل باشیم باز نمی‌توانیم خواننده انگلیسی را واداریم بپذیرد که "لحظه‌ای شگفت‌انگیز را به خاطر می‌آورم" شروعی است در حد کمال برای شعری در حد کمال. نخستین چیزی که کشف کردم این بود که بیان از طریق "یک ترجمه تحت‌اللفظی کم و بیش بی‌معنی است. Yah pom-new شیرجه‌ای است عمیق‌تر و آرام‌تر به درون گذشته تا "به خاطر می‌آورم" که مثل یک شیرجه‌زن بی‌تجربه با شکم بر سطح پهن می‌شود؛ در chewed-no-yay یک "هیولا"ی روسی دوست داشتنی هست و "گوش کن" که به نجوا بیان می‌شود و مفعول با واسطه در پایان "شعاع آفتاب" و بسیاری خویشاوندان زیبای دیگر در میان واژه‌های روسی. این واژه از لحاظ آوایی و ذهنی به مجموعه‌هایی از واژه‌ها تعلق دارد، و این مجموعه‌های روسی با مجموعه‌های انگلیسی که "به خاطر می‌آورم" در آنها قرار می‌گیرد همخوانی ندارد. و از آن سو، "به خاطر آوردن" گرچه با مجموعه‌های مربوط به pomnew تعارض دارد، اما هر وقت که شعرای واقعی آن را به کار برند با مجموعه‌های انگلیسی خود پیوند دارد. و واژه محوری در مصرع "آن تپه‌های آبی در خاطر مانده چیستند؟" از هاوسمن در روسی بدل به vspom-neeve-she-yes-yah می‌شود، چیزی گل و گشاد و پر دست‌انداز و ناصاف، که نمی‌تواند به مدد هیچ‌گونه ارتباط درونی با "آبی" ترکیب شود، آن‌گونه که به نرمی در انگلیسی ترکیب می‌شود، چرا که معنای آبی بودن در روسی به مجموعه‌هایی متفاوت با "به

خاطر آوردن" در روسی تعلق دارد.

ارتباط متقابل واژه‌ها و عدم تطابق مجموعه‌های کلامی در زبانهای مختلف باز قاعده دیگری را مطرح می‌کند، یعنی این قاعده که سه واژه اصلی این مصرع یکدیگر را بیرون می‌کشند و چیزی می‌افزایند که هیچ یک از آنها به تنهایی یا در هر ترکیب دیگری نمی‌توانست ایجاد کند. آنچه این مبادله ارزشهای پنهان را ممکن می‌گرداند صرف تماس این واژه‌ها با هم نیست، بلکه وضعیت دقیق آنهاست، یعنی موقعیت آنها در قبال وزن مصرع و در قبال یکدیگر. مترجم باید این را در نظر بگیرد.

و سرانجام مسئله قافیه مطرح می‌شود. mg-no-vain-yay بیش از دو هزار همقافیه دارد که مثل عروسکهای فنری با اشاره انگشت بیرون می‌پرند، حال آنکه من حتی یک قافیه برای "لحظه" نمی‌توانم پیدا کنم. موقعیت mg-no-vain-yay در پایان مصراع را هم نمی‌توان نادیده گرفت، چرا که پوشکین کم و بیش آگاهانه می‌دانست که جستجوی قافیه برای آن دردسری نخواهد داشت. اما موقعیت "لحظه" در مصرع انگلیسی چنین امنیتی را دربر ندارد؛ برعکس، آدم باید خیلی خیلی پر دل و جرئت باشد که این واژه را در آخر قرار دهد.

بدین ترتیب با این مصرع آغازین روبرو شدم، که چنین سرشار از پوشکین بود و چنین فردی و آهنگین؛ و پس از آنکه با احتیاط تمام از تمام زوایایی که اینجا گفتم بررسی کردم، دست به کار شدم. فرایند کلنجار رفتن تا بدترین ساعات شب ادامه یافت. بالاخره توانستم ترجمه‌اش کنم؛ اما اگر اینجا ترجمه‌ام را نقل کنم ممکن است خواننده را به شک بیندازد که می‌توان صرفاً با دنبال کردن چند قاعده بی‌نقص به کمال دست یافت.

## قابل توجه متقاضیان اشتراک مترجم

۱. با احتساب هزینه پستی، مبلغ ۱۷۰۰ تومان بابت چهار شماره (هر جلد ۴۰۰ تومان) در نظر گرفته می‌شود.
۲. متقاضیان فرم زیر را با خطی خوانا پر کنند و همراه با اصل فیش بانکی به نشانی مجله ارسال فرمایند.

این جانب ..... که مشترک قبلی / متقاضی جدید هستم با نشانی .....  
 کد پستی .....  
 با ارسال فیش بانکی به مبلغ ۱۷۰۰ تومان به حساب ۵۱۰۵۶، بانک ملی ایران، شعبه خیابان دانشگاه مشهد متقاضی اشتراک مترجم می‌باشم.

نشانی: مشهد، صندوق پستی ۶۹۷-۹۱۷۳۵ فصلنامه مترجم

توجه: مشترکین دانشجو از تخفیف ویژه برخوردارند. دانشجویان یک فتوکپی از کارت دانشجویی به فرم اشتراک پیوست نمایند و فقط مبلغ ۱۴۰۰ تومان به حساب مجله واریز کنند.